

شیخ ابوالحسن خرقانی

دکتر ابولفضل محمودی

شیخ ابوالحسن خرقانی، آن خورشید فروزان آسمان عرفان ایران، از بزرگترین عارفان سده پنجم هجری و از برجسته‌ترین وارثان حکمت خسروانی است؛ حکمت نور و عشق که از ژرفای جان ایرانیان برآمد و در ساحت عرفان اسلامی به کمال رسید. او نه تنها سالکی کامل، بلکه مظهر جوانمردی، شفقت و انسان‌دوستی در تاریخ معنوی ایران است.

اگرچه میان روزگار او و حضرت بایزید بسطامی نزدیک به یک قرن فاصله بود، اما در طریقت اویسیه، فاصله زمان و مکان در برابر پیوند دل‌ها رنگ می‌بازد. در این مکتب، هدایت از قلبی روشن به قلبی مشتاق جاری می‌شود و نور حقیقت از پس قرن‌ها نیز راه خود را به جان سالکان می‌یابد. از همین رو خرقانی، بایزید را مرشد معنوی خویش می‌دانست و خود را از سرچشمه فیض او سیراب می‌دید.

تمامی آموزه‌های خرقانی بر چهار ستون استوار است: عشق، جوانمردی، خدمت به خلق و عبور از مرزهای تنگ تعصب و ظاهرگرایی. در نگاه او، انسان پیش از هر نام و آیین، آفریده خداوند است و حرمت انسان، جلوه‌ای از حرمت حق به شمار می‌آید. از همین رو سخنانش نه تنها برای صوفیان، بلکه برای همه جویندگان حقیقت در هر عصر و سرزمینی الهام‌بخش بوده است.

از رباعیات مشهور منسوب به اوست:

«آن دوست که دیدنش بیاراید چشم  
بی‌دیدنش از گریه نیاساید چشم  
ما را ز برای دیدنش باید چشم  
ور دوست نبیند به چه کار آید چشم»

در این سروده، «دوست» همان حقیقت مطلق و محبوب ازلی است و «چشم» تنها چشم ظاهر نیست؛ بلکه چشم دل و بصیرتی است که برای مشاهده انوار الهی گشوده می‌شود. خرقانی یادآور می‌شود که ارزش دیدگان آدمی نه در تماشای جهان فانی، بلکه در شهود جمال جاودانه حق است؛ و اگر این دیدار حاصل نشود، چشم از حقیقت خویش دور مانده است.

اما آنچه نام خرقانی را جاودانه ساخته، تنها کرامات و مقامات عرفانی او نیست؛ بلکه وسعت بی‌کران روح انسانی اوست. بر سر در خانقاهش جمله‌ای نقش بسته بود که به منشور جاودان انسان‌دوستی در عرفان ایرانی تبدیل شد:

«هر که در این سرای درآید نانش دهید و از ایمانش مپرسید؛ که آن‌کس که به درگاه باری‌تعالی به جانی ارزد، البته بر خوان بوالحسن به نانی ارزد.»

این سخن، تجلی عرفانی است که انسان را پیش از عقیده می‌بیند و کرامت ذاتی آدمی را جلوه‌ای از حضور حق می‌شمارد. در این نگاه، خدمت به خلق نه یک وظیفه اجتماعی، بلکه عبادتی است که از عشق به خدا سرچشمه می‌گیرد.

در آرامگاه خرقانی، محرابی از روزگار ایلخانان باقی مانده است که بر آن کتیبه‌ای فارسی با درخششی کم‌نظیر نقش بسته؛ کتیبه‌ای که مراتب سیر سالک را از ظاهر شریعت تا باطن حقیقت ترسیم می‌کند:

«قبله پنج است؛  
کعبه قبله مؤمنان است،  
بیت‌المعمور قبله فرشتگان است،  
عرش قبله دعاگویان است،  
و حق قبله جوانمردان و دوستان است،  
و دل قبله خاصان.»

این سخن از زیباترین بیان‌های عرفانی در فرهنگ ایرانی است. سالک در آغاز رو به کعبه می‌ایستد، اما هرچه در مسیر معرفت پیش‌تر می‌رود، قبله او از سنگ و مکان فراتر می‌رود تا سرانجام به «دل» می‌رسد؛ دلی که عرش تجلی خداوند و آینه جمال حق است.

درباره مقام معنوی خرقانی، استاد محمدرضا شفیعی کدکنی او را «خلاق‌ترین اندیشه‌ورز تصوف ایرانی پس از بایزید بسطامی» می‌خواند و بر این باور است که زبان خرقانی از چنان طراوت، سادگی و اصالتی برخوردار است که در سراسر میراث عرفان فارسی کم‌نظیر می‌نماید. سخنان او نه حاصل تکلف و صنعت، بلکه جوش مستقیم تجربه عرفانی است؛ گویی حقیقت بی‌واسطه از زبان او سخن می‌گوید.

از این رو، شیخ ابوالحسن خرقانی را نمی‌توان تنها یک صوفی یا صاحب خانقاه دانست. او نماد عرفان انسانی ایران است؛ عارفی که مرزهای دین، نژاد، زبان و قومیت را در پرتو عشق الهی در هم شکست و راهی به سوی وحدت دل‌ها گشود. در جهان او، انسان آینه خداوند است و خدمت به انسان، خدمت به خدا.

شاید تمام میراث معنوی او را بتوان در همان سخن جاودانه خلاصه کرد؛ سخنی که پس از قرن‌ها همچنان طنین مهر و انسانیت را در جان آدمیان زنده می‌کند:

«هر که در این سرا درآید، نانش دهد و از ایمانش مپرسید.»